

برای خاطر یک کشور دورافتاده آسیایی، مناسبات خود را با روسیه را تیره سازد. ناصرالدین شاه و دولتمردان او بی‌خبر از مکنونات خاطر بیسمارک مرتباً درخواست برقراری مناسبات سیاسی و اقتصادی و اعزام وزیر مختار آلمان به تهران را پس از بیست و پنج سال ترک رابطه ناخواسته می‌نمودند.

بیسمارک تا پایان دوران صدارت خود نظرش را تغییر نداد در موردی، هنگامی که سفیر انگلیس در ۷ سپتامبر ۱۸۸۵ طرح جدید رویترا را برای احداث راه آهن بین‌المللی در ایران با سرمایه‌های انگلیس، آلمان و اتریش، برای بیسمارک فرستاد، او با نوشتن کلمه «نخیر» آنرا رد کرد. سفیر انگلیس در یادداشت خود برای بیسمارک تذکر داده بود: «نمی‌خواهیم روسیه یا فرانسه در کار ایجاد کمپانی راه آهن ایران شرکت داشته باشند. بیسمارک در پانویس نوشت چرا و بعداً نقطه نظر و مکنون باطن خود را نوشت:

«بازسازی و اصلاح ایران بدست آلمان حرکتی ضدروسی محسوب شده و به روابط ما با روسها صدمه خواهد زد و عدم اعتماد بوجود خواهد آورد. البته بعداً می‌توانیم در آن نوع ارتباطاتی که انگلستان با فرانسه دارد با انگلستان همداستان شویم چون در این حال چیزی را از دست نمی‌دهیم، اما در هر جا که منافع انگلستان و روسیه با هم اصطکاک پیدا کند، باید با در نظر گرفتن مرزهای طولانی خود با روسیه کاملاً محتاطانه عمل کنیم. در قبال مخالفت با روسها، ایران چیزی را که معادل آن باشد نمی‌تواند به ما بدهد و من این موضوع را در مذاکرات آینده با سیاستمداران انگلیسی به میان خواهم آورد. در ضمن فرصتی نیز خواهیم داشت تا سرمایه‌داران خودمان را هم در این امر دخالت دهیم.»

چندی بعد شاه از طریق میرزا ملکم‌خان وزیر مختار ایران در لندن درخواست اعزام هیأت دیپلماتی آلمان را به ایران نمود.

بیسمارک عقیده‌ای به استقرار دائم یک هیأت دیپلماتی در تهران نداشت و برای طفره رفتن درخواست کرد نخست سفارت ایران در برلین گشایش یابد.

ایران برای مدتی طولانی سعی کرد حتی از طریق میانجیگری و توصیه‌های اتریش که متحد آلمان در قرارداد سه‌گانه بود؛ آلمانی‌ها را به ورود به صحنه سیاست ایران راغب سازد.

درواقع آنچه شاه را خوشحال می‌کرد ضمانت اتریش و آلمان از بیطرفی ایران و دست‌کم پذیرفتن نقش حکم در صورت تجاوز روسها و انگلیسیها بود.

بیسمارک به تمام این درخواستها پاسخ نه می‌داد و از انجام آن شانه خالی می‌کرد.

اظهار تمایلات دوستانه و هوادارانه ناصرالدین شاه که میل دارد مستشارانی از آلمان برای اصلاح تشکیلات اداری و یا اقامت دائم در ایران به کشورش اعزام شوند تقریباً بدون پاسخ ماند.

در بهار سال ۱۸۷۸ میلادی / ۱۲۹۵ هجری قمری / ۱۲۵۷ هـ ش ناصرالدین شاه برای دومین بار عازم سفر فرنگستان شد. عمده برنامه شاه در این سفر دیدار از نمایشگاه بین‌المللی پاریس بود. هنگامی که شاه وارد برلین شد انتظار می‌رفت چند روزی در آن شهر اقامت گزینند. اما سوء قصد دانشجویی به نام نوبی‌لینگ Nobiling به امپراتور باعث شد که شاه هرچه زودتر برلین را ترک کند.

مخبر السلطنه مهدیقلی هدایت این حادثه را چنین شرح می‌دهد:

«[شاه] میهمان گیوم اول امپراتور آلمان بود و در قصر سلطنتی منزل دارد. شب وارد شد صبح دیگر امپراتور با لباس رسمی برای دیدن شاه حرکت کرد. در خیابان لیندن از غرفه عمارتی تیری ساچمه‌ای به طرف او انداختند. مرتکب که دکتری بود گلوله‌ای هم در سر خودش زده بود و به آن زخم درگذشت اسنطاق میسر نشد... اخوی [مرتضی قلیخان ضیح الدوله] صبح به قصر رفته بود. ناصرالدین شاه به تصور انقلاب فوق‌العاده متوحش بوده است. هر دقیقه اخوی را می‌فرستاد ببیند در شهر چه خبر است و از برای شب به طرف پاریس حرکت کرد و در برلین آب از آب نجیبید. یک ساچمه به محل نبض نشسته بود. روغن در زخم ریخته و دست را وارونه گذاردند. خودش بیرون آمد. اطباء شش ماه امپراتور را از مداخله منع کردند. به ولیعهد اختیار داد و به یکی از بیلاقات رفت.»

مخبر السلطنه سپس در مقایسه ویلهلم و ناصرالدین شاه، سطور زیر را می‌نویسد:

«گیوم اول مردی بود درویش مسلک، در قصر سلطنتی سکنی نکرد. خانه پدریش عمارت ساده بود. اخوی (صنیع الدوله) در سفر اول به دیدن آن عمارت رفته بود. تختخواب او آهنی [و] دو تومانی بوده است. لباسش وصله می‌خورده است. سالی چهار کروور عایدی شخصی داشت و همین قدر لیست سوئیل (حقوق). کارخانه‌ها دستور داشتند برای اول سال هزار هزار چرخ خیاطی، خراطی، افزار نجاری، آهنگری و حرف دیگر تدارک کنند. در عرض سال هر کس به امپراتور عریضه تقاضا می‌داد به فراخور حال او افزار کار و سرمایه به او داده می‌شد. شخصاً زیاد مدبر نبوده است لکن استقامت رأی داشته است. چون بیسمارک را به‌جا آورد و صمیمیت او را دانست؛ نه ملکه، نه ولیعهد و نه سایر اجزاء، رأی او را نتوانستند تغییر بدهند و بیسمارک به اعتماد او از پروس آشفته، آلمان و امپراتوری مجموع ساخت.»

ناصرالدین شاه جواهر به خود می‌زد. دریای نور و غیره، شبها زیر نور چلچراغها لباس جواهرنشان او می‌درخشید. به قول مخبر السلطنه روزی در سفر اول ناصرالدین شاه از گیوم اول پرسید جواهر شما کجاست؟ ویلهلم اول سکوت کرد. روز بعد در سان لشگر گفته بود: اینست جواهر من و قشون را نشان داده بود.



ایران در قرن نوزدهم میلادی به کشورهای مختلف اروپا مانند فرانسه، انگلستان، آلمان، اتریش، دانسجو می فرستاد، رقابت سختی میان این تحصیلکردگان معدود جریان داشت. سردار امهدی خان سفافی مستحق الدوله یکی از فارغ التحصیلان پلی تکنیک فرانسه



مهندس میرزا مهدی خان شقاقی (ممتحن الدوله)

فصل سوم

پیامدهای نخستین مذاکرات سیاست خاص بیسمارک در دوری از کشمکش‌های برون قاره‌ای، نفوذ اتریشها و تاسیس نظام آنها در تهران

علاوه بر آلمان، ناصرالدین شاه از بدو سلطنت خود به علاقه‌مند ساختن دیگر دولت آلمانی‌نژاد در اروپا، امپراتوری اتریش - هنگری به مسائل سیاسی، نظامی و اجتماعی ایران تمایل داشت. اتریش، دست‌کم در زمینه آموزش علوم و فنون نظامی و غیرنظامی به محصلین ایرانی، اداره کلاس‌های دارالفنون و تأسیس ارتش جدید می‌توانست کمک‌های قابل توجهی به دولت ایران بنماید.

اتریشها از دوران صدارت امیرکبیر که برای تدریس در دارالفنون دعوت شدند امتحان خوبی داده بودند و از خدمات آنان عدم رضایتی در میان نبود. اولین معلمان اتریشی در ۲۷ محرم ۱۲۶۸ ه. ق دو روز پس از برکناری امیرکبیر وارد تهران شدند.

از میان معلمین اتریشی پنج تن کاپیتان زاتی Zattie افسر مهندس، کاپیتان گومنز Gumoenz افسر پیاده، کاپیتان کرزیز Krziz افسر توپخانه، لیوتنان نمیرو Nemiro افسر سوار، کارنوتا Carnota برای عملیات کوهستانی و دیگران برای دروس غیرنظامی استخدام شده بودند.

در سال ۱۸۷۸ به هنگام انجام سفر دوم، ناصرالدین شاه نظر آقا وزیر مختار ایران را به وین پایتخت اتریش فراخواند و برای استخدام عده‌ای افسر و خرید مقادیری اسلحه و تفنگ به مذاکره با روسای دولت اتریش پرداخت.

نریمان‌خان قوام‌السلطنه سفیر بعدی شاه در دربار وین که به عنوان وزیر مختار مقیم اعزام شد موفق شد هیأتی مرکب از چهارده افسر و معلم و مربی نظامی برای خدمت به دولت ایران استخدام کند.

کلنل آلبرت شوایه دوشینوسکی Chynovosky معلم پیاده نظام به عنوان رئیس هیأت، وظیفه اجرای طرح نظام اتریشی را عهده‌دار بود مازور بارون اشتوداخ

Echtudakh معلم پیاده‌نظام با سمت معاون رئیس هیأت به ایران آمد. در مورد این بارون گفتنی اینکه در ایران ماندگار شد، احتمالاً همسری ایرانی به زنی گرفت و فرزندان او با همان نام در ایران ماندند و در قشون به مناصب مهمی رسیدند و بعدها در دوران سلطنت رضاشاه، یکی از آنان از اولین خلبانان ایرانی به شمار رفت.

کاپیتان آنتوان ستاندیسکی Standysky و کاپیتان شارل کروس Charl Kraus معلمین پیاده‌نظام بودند و دکتر کاپیتان ژان هول Hauil معلم توپخانه در میان نه تن دیگر کاپیتان شارل واگنر دوترس تود Ch vagner de Trestaud همان افسری است که سالهای طولانی در ایران ماند. او نیز ایرانی و ایرانی ماب شد و شاه درجه ژنرالی و لقب خان به او بخشید. از اهمیت او در نزد شاه این نکته گفتنی است که در سفری به اصفهان نفوذ نظامی ظل‌السلطان و قدرتی را که در پرتو نظام پروس‌اش کسب کرده بود مغایر قدرت دولت مرکزی دانست و گزارشی محرمانه به شاه داد که همان گزارش کار ظل‌السلطان را ساخت و به انحلال ارتش او انجامید.

شارل واگنر مستشار و معلم ارکانحرب و توپخانه و پیاده‌نظام و سوار نظام و پل‌سازی و قلعه‌سازی و راه‌سازی بود. پس از او لیوتنان بارون ارنست دولتیز delitz معلم مهندسی، لیوتنان شوالیه ویل هولاییکوسکی Bikovosky لیوتنان شارل سلیک Selik، لیوتنان فرانسوا گیزاک guizak (افسر مخابرات)، لیوتنان فرانسوا شمووا معلم پیاده‌نظام و آجودان رئیس هیأت Chemva، لیوتنان واخا افسر مهندسی قورخانه Vakha، ژول ژبوئر افسر موزیک Gebauer و ژنرال آلبرت گاستگرخان Gastgrner بودند که از این عده شینووسکی یکسال بیشتر در ایران باقی نماند و به اتریش بازگشت و به جای او کلنل فردینان شمیل به عنوان رئیس هیأت به ایران آمد.

در سال ۱۲۹۹ ه. ق. مستشاران اتریشی بجز سه تن سرتیب گاستگر، ماژور اشتوداخ و کاپتین واگنر که در ایران باقی ماندند به میهن خود بازگشتند و ده افسر جدید مشاق وارد ایران شدند که اسامی اینان عبارت بود از:

کاپیتان سی‌وینو اسمولاک Esmolak معلم سواره‌نظام، کاپیتان اتودو برونشنگ De Brounceng معلم توپخانه، کاپیتان کارپسار Karpessar، لیوتنان بارون دودول معلم مخابرات Devedel، ستوان دوم کومینسکی Cominsky معلم سوار نظام، ستوان دوم کوهرل Kohler معلم توپخانه، ستوان دوم آنتونو پری‌نی Perini معلم مخابرات، ستوان دوم آشیل پاترنوستر Paternauster معلم مخابرات، کارلوت Carlot و کبادر Kobader معلمین موزیک.

حضور اتریشیها در تهران، یکی از عوامل گسترش فرهنگ و زبان آلمانی و

آشناسدن ایرانیان با ملل آلمانی نژاد اروپای مرکزی بود. آن حضور تقریباً طولانی که با آمدن معلمین نظامی مشاق قشون و مستشاران نظمیه و پست ادامه یافت. نقش مهمی در آشناساختن دولتمردان ایرانی با فرهنگ و نظام آلمانی داشت.

اولین سفیر اتریش کنت تسالوسکی Zaluski بین سالهای ۱۸۷۳ تا ۱۸۸۰ میلادی دوران مأموریت خود را در تهران گذراند و یادداشتهای او که در بایگانی کاخ هوفبورگ وین نگاهداری می شود حکایت از آن می کند که ناصرالدین شاه و صدراعظم او حاج میرزا حسین خان مشیرالدوله سپهسالار کوشش داشته اند با وارد کردن نفوذ سیاسی اتریش و آلمان تا حدودی جلوی ترک تازیهای روس و انگلیس را سد کنند.

سفیر اتریش در تهران در یادداشتهای خود از میرزا یوسف مستوفی الممالک رقیب مشیرالدوله با لقب پیر فرتوت و میرزا سعیدخان وزیر امور خارجه با لقب نوکر مواجب بگیر روسها یاد می کند.

یادداشتهای سفیر اتریش - هنگری در تهران در سال ۱۸۷۳ حکایت از آن می کند که او نقش مهمی در تشویق شاه و صدراعظم به انجام یک سفر دیداری از اروپا داشته است.

سفیر قبل از انجام نخستین سفر ناصرالدین شاه به اروپا در پاسخ به درخواستهای مکرر صدراعظم مشیرالدوله، یادداشتی حاوی رئوس اصلاحات لازم در ایران تنظیم کرده به صدراعظم می دهد.

سفیر در یادداشت خود به صدراعظم که باید به نظر شاه می رسیده می نویسد: قبل از هر چیز سعی کنید به ایرانیان شخصیت بدهید و از آنها صرف اطاعت نخواهید. گرچه پس از مراجعت از سفر اول فرنگستان، مشیرالدوله از مقام صدارت عظمی برکنار شد و یک شورای چهار نفره مرکب از علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه وزیر علوم - شاهزاده امامقلی میرزا عمادالدوله وزیر عدلیه، میرزا یوسف مستوفی الممالک وزیر مالیه و میرزا حسین خان مشیرالدوله وزیر خارجه اداره امور مملکت را عهده دار می شوند؛ اما نفوذ سپهسالار بزودی اعاده گردید و او در مقام مسؤول سیاست خارجی کشور گامهای بلندی در راه اصلاحات و تجددخواهی برمی داشت.

در مراجعت از سفر اول اروپا، سفیر اتریش - هنگری در تهران همچنان مورد مشورت شاه قرار گرفت.

وقتی شاه از او می خواهد که در خصوص تشکیل یک قشون نیرومند اظهار نظر کند سفیر اتریش داشتن قشون بزرگ را برای ایران لازم عملی نمی داند. تسالوسکی توصیه می کند یک مدرسه نظام، یک بریگاد منظم و مجهز مرکب از سه باتالیون پیاده -

چهار سپاه و یک اسکادران سوار و یک باتری توپخانه و نیم سپاه برای ایران کفایت می‌کند.

سفیر از اعطای امتیاز به خارجیان حمایت می‌کرده است. در اعطای امتیازنامه دکتر تولوزان برای ساختن سد اهواز و امتیازنامه احداث راه آهن جنوب به رویتز همه شاه از سفیر نظرخواهی کرده و او نظر مثبت داده است که هیچ کدام انجام نمی‌شود. پس از سفر دوم شاه به فرنگستان مستشاران اتریشی برای تاسیس و اصلاح نظیمه و قشون و پست‌خانه استخدام می‌شوند.

در پانزده نوامبر ۱۸۷۹ بین نظامیانی که در اخراج تشکیل شده به سبک اتریشی خدمت می‌کردند و سایر نظامیان ایرانی نزاع درمی‌گیرد و وکلنل دوشینوسکی فرمانده افواج اتریشی ناچار می‌شود خونبهای کشته‌شدگان را از حقوق نفقات خود برداشته بپردازد.^۹

کامران میرزا وزیر جنگ و نایب‌السلطنه با اتریشیها و تأسیسات نظامی آنان دشمنی می‌ورزیده و منشاء و ریشه دسائس او بوده است. کنت دومونت فرت (ایتالیایی الاصل تبعه اتریش) رئیس پلیس و صاحب‌منصبان اتریشی فرماندهان افواج درگیر رقابتهای بیرحمانه کامران میرزا بوده‌اند.

نکته جالبی که در گزارشهای سفیر اتریش در تهران مشاهده می‌شود، اظهار دوستی و توسل نایب‌السلطنه کامران به او و درخواست از وی برای دفع شرّ سپهسالار است.

در ۸ دسامبر ۱۸۷۹ سفیر می‌نویسد نایب‌السلطنه به من متوسل شده و از من علیه سپهسالار استمداد کرده است.

طرفه‌تر آنکه کامران میرزا که در طول حیات نسبتاً طولانی خود بارها در مواقع خطر و بحران [مانند قتل ناصرالدین شاه] و [جنگ جهانی اول] به سفارتخانه‌های روسیه تزاری، بریتانیای کبیر، عثمانی، آلمان و غیره مراجعه کرده و درخواست وابستگی و نصب بیرق سفارتخانه را بر سر در کاخ خود کرده است بنابه اظهار سفیر اتریش در تاریخ مزبور «وابستگی خود را به سفارت اتریش، یعنی تحت الحمایگی خود را اعلام کرده است.» که اعلام وابستگی و درخواست حمایت از سفارت اتریش که از خلال مکتوب سفیر آن کشور برمی‌آید برای مورخان تازگی دارد و معلوم می‌شود کامران میرزا برای دفع دشمنان یا حفظ مقام خود حتی به پرچم کشور اتریش - هنگری هم متوسل شده است.^{۱۱}

در ۲۵ سپتامبر ۱۸۷۹ شاه در خلال یکی از سلام‌های اعیاد به سفیر می‌گوید

خیال دارد یک شورای جنگ تشکیل دهد مرکب از ۱۴ نفر که سه نفر از آنها اروپایی باشند و ریاست شورا را خود شاه به عهده می‌گیرد و اگر شاه غایب باشد وزیر جنگ و اگر وزیر جنگ هم نباشد ریاست با اعتمادالدوله وزیر علوم باشد.

از قرار شاه در نظر داشته این شوری اقدام به وضع کدی مانند کد ناپلئون در امور نظامی و قوانین نماید و سفیر تعجب می‌کند که شاه هنوز نمی‌داند کد ناپلئون شامل قوانین مدنی و کیفری است و نه نظامی.

در ۸ فوریه ۱۸۷۴ شاه سفیر را احضار می‌کند و با او درباره افکاری که پس از سفر فرنگستان به ذهنش راه یافته است صحبت می‌کند. شاه جاده‌سازی ابتدای راه رشت - تهران و جاده تبریز - جلفا و تأسیس پستخانه را به عنوان نمونه رفورمهایی که پس از سفر اروپا آغاز شده است ذکر می‌کند، شاه در ضمن از سفیر می‌پرسد آیا عروسی شاهزاده انگلیسی دوک ادنبورگ با یکی از شاهزاده خانمهای روسیه تأثیری در روابط روس و انگلیس بجا خواهد گذارد یا نه؟

سفیر توضیح می‌دهد این یک وصلت فردی و خصوصی است و برای رفع نگرانی شاه که فکر می‌کرده پس از این ازدواج روس و انگلیس متحد شده و استقلال ایران را زیر پا خواهند گذارد به طنز می‌گوید.

البته اگر همه انگلیسیها با همه روسها وصلت کنند، شاید [این ازدواج در اوضاع عمومی عالم] تأثیر داشته باشد که شاه از این جواب بسیار خندیده است. کنت تسالوسکی در چهارم نوامبر ۱۸۷۹ به نزد سپهسالار اعظم وزیر خارجه فرا خوانده می‌شود و سپهسالار از او می‌خواهد به بارون هایمرله Haymerle وزیر خارجه اتریش - هنگری اطلاع دهد پیشروی‌های روسیه در ترکستان، اشغال شهر مرو و جنگ با ترکمانها وضع تهدیدآمیزی برای ایران پیش آورده است.

شاه احتمال می‌داد بین روسیه مهاجم و انگلستان که طبعاً از نزدیک شدن سپاهیان روسی به سرحدات هند نگران می‌شد برخوردی روی دهد که این برخورد مخاطراتی را متوجه ایران سازد. شاه مایل بود دولتهای اتریش و آلمان که با هم متحد می‌باشند به لندن و سن پترزبورگ بقبولانند که ایران مایل به حفظ بیطرفی خود در جنگ احتمالی آینده است. شاه که در روز ۲۶ مارس ۱۸۸۰ تسالوسکی را شخصاً به حضور پذیرفت به وی گفت می‌داند دخالت نظامی آلمان و اتریش برای حفظ استقلال ایران امکان‌پذیر نیست اما آندو می‌توانند دست‌کم استقلال ایران را ضمانت کنند و در صورت تجاوز یکی از دو قدرت به ایران، نقش حکم را ایفاء کنند. تسالوسکی پس از بازگشت به میهن خود موضوع را با بارون هایمرله وزیر خارجه در میان گذارد وزیر خارجه درخواست شاه را از

طریق سفیر خود در برلین برای آگاهی بیسمارک فرستاد. اما دولت اتریش نه مایل به تضمین استقلال ایران بود و نه علاقه داشت در هر اختلافی که در آینده روی می دهد نقش حکم و میانجی را بار می کند. اصرار دولت ایران شبیه اصرار شخصی بود که علاقه داشت برای مردی زن بگیرد اما آن مرد تمایل و توجهی به ازدواج نداشت. هرچه شاه زیادتر اصرار می کرد خود را بیشتر کوچک می کرد. دولت اتریش به بیسمارک پیشنهاد کرد بهتر است در پاسخ ایران چنین طفره رود که میانجیگری آندو کشور بدون موافقت روسیه و انگلستان بیفایده است.

بیسمارک آن پیشنهاد را هم رد کرد به نظر او چون واکنش روسیه و انگلیس در مقابل بیطرفی ایران قابل پیش بینی نبود و اتریش و آلمان در نحوه میانجیگری هم اختلاف نظر داشتند مداخله در این مسأله فایده ای نداشت. بیسمارک بیطرفی ایران را که دلیل واقعی آن نیز ضعیف بودن بود «بالحنی حقارت آمیز و طنزآمیز» مورد نکوهش قرار داد. بطور کلی بیسمارک فقط مایل بود در مورد حداکثر برقراری مناسبات آن هم به شرط حضور سفیر ایران در برلین، اعزام چند معلم و مشاق و توسعه علائق تجاری، خواسته های شاه را مورد توجه قرار دهد. طیفه آنکه سلاحهایی که در حد تفنگ به ایران فرستاده شده بود کهنه و مستعمل بود و آن خوابهای طلایی که شاه در مورد تجهیز ارتش ایران با توپخانه و سلاحهای جدید آلمان در رویاهای شیرین خود می دید هرگز جامه عمل نپوشید.

تاسیس ارتش به سبک پروس در اصفهان به کوشش ظل السلطان

سفرهای ناصرالدین شاه به آلمان و تعریفها و ستایشهای او از نظم و دیسپلین آلمانی ها و قدرت و شوکت ارتش آن در روحیه سلطان مسعود میرزا ظل السلطان پسر قدرت طلب شاه و حاکم و مالک تام و تمام ایالت اصفهان و سرزمین های بختیاری، یزد، فارس، خوزستان، کرمانشاهان، کردستان، بروجرد، لرستان، عراق، کمره، گلپایگان، خوانسار، ملایر، تویسرکان، نهاوند و محلات به شکل دیگری تأثیر گذاشت. ظل السلطان که سالها آرزوی نشستن بر تخت سلطنت ایران را داشت، برای آنکه نیروی مسلحی بسیج و تجهیز نماید، ظاهراً به عنوان سرکوب کردن ایلات و عشایر و باطناً برای تحکیم پایه های اقتدار خویش، اجازه تاسیس قشون کوچکی را از پدرش دریافت داشت. او سفری به آلمان کرد و مشاهده ترقیات نظامی و مطالعه کافی پیرامون ارتش آلمان را مدنظر قرار داد. در پایان سفر ضمن سوغاتیایی که ظل السلطان با خود

آورد چند هزار کلاهخود پروسی بود که زیب سر سپاهیان ارتش گردید. او صدها صندوق کلاهخود و لباس و چکمه با خود همراه آورد. ظل السلطان می اندیشید به محض اینکه حدود بیست هزار کلاهخود، بیست هزار لباس و بیست هزار چکمه و همین تعداد تفنگ و فانسقه از آلمان خریداری کرد، سپاهی تشکیل خواهد شد که با قشون روس و پروس مقابله خواهد کرد. او از آموزش نظامیان خود، دادن حقوق مرتب و کافی به آنان و آموختن مفهوم سپاهیگری ابا داشت و تنها فکر می کرد حفظ ظاهر کافی است و ناصرالدین شاه بزودی مانند قیصر پروس خواهد شد.

ظل السلطان که تا سال ۱۳۰۵ هـ.ق. ۱۸۸۸ میلادی، بنابه نوشته کروزون، مسافتی نزدیک به ۲۵۰/۰۰۰ میل مربع یعنی دوپنجم خاک ایران را زیر فرمان داشت، طی سالهای ۱۲۹۵ تا ۱۳۰۵ هـ.ق.، ارتش خود را به صورت یک ارتش کامل العیار پروسی تدارک دید.

کروزون می نویسد که «... وی لشگریانی در اصفهان فراهم ساخت و برای آنها اونیفورم پروسی با کلاهخود انتخاب کرد و خیلی دوست داشت در همین لباس و با اونیفورم ژنرالی از او عکس بردارند.

«در سال ۱۸۸۶ میلادی، لشگر تحت فرمان او در حدود (رقم حقیقی است نه فرضی) بیست و چهار فوج پیاده با ۱۵۸۰۰ نفر و ۶۰۰۰ تفنگ و ۱۰ توپخانه و هشت دسته سوار بی نظم و سازمان که جمعاً ۲۱۰۰۰ نفر و ۷۰۰۰ اسب می شود، بوده است.»^{۱۴}

ظل السلطان، برای شکوه بیشتر ارتش کوچک خود، علاوه بر چند توپ آلمانی و اتریشی و کلاهخود مخصوص و هیبت انگیز پروسی، چند هزار ثوب اونیفورم و شلوار و چکمه برقی بلند سپاهیان آلمان را از آن کشور خریداری کرد.

عکس های ظل السلطان با کلاهخود و اونیفورم آلمانی در ایران و اروپا انتشار یافت. دکتر ویلز، جهانگرد محقق آمریکایی، و کرزون و دهها تن دیگر از او در نوشته های خود یاد کردند. روزنامه تایمز لندن به تفصیل درباره ظل السلطان و کاردانی و شایستگی او سخن راند. در ایران شایعاتی در افواه پیچید که حکایت از آن می کرد که ظل السلطان به زودی ولیعهد و سپس شاه خواهد شد. وی با درآمد مالیاتی ایالات و ولایات تابعه خود که بنابه برآورد کروزون به حدود ۷۰۰ هزار لیره می رسید، روز به روز، قدرتمندتر می شد.

شاه گزارشهایی دریافت می داشت که سخت مضطربش می کرد، اما گزارش

مبتنی بر آمار و ارقام ژنرال اتریشی، واگنرخان، که سالها مقیم ایران و در خدمت شاه بود عزم او را برای سلب اختیارات ظل السلطان جزم کرد.

عباس میرزا ملک آرا، برادر ناصرالدین شاه و عموی ظل السلطان، می نویسد: «جنرال واگنرخان را شاه ظاهراً برای ملاحظه قشون ابوالجمعی او و باطناً برای تحقیق کار فرستادند. واگنر کمابینی بعد از مراجعت مایه ظل السلطان را گرفت و دلخوروگی (دالگورگی) وزیر مختار روسیه هم در جاجرود اظهارات زیاد در این باب کرد و حقیقتاً شاه را ترساندند. به درجه‌ای که روزی سوارهای همراه ظل السلطان را خواست سان ببیند. حکم کرد تفنگ در دست نگیرند و در عوض تفنگ هر سواری چوب در دست داشته باشد.» در سال ۱۳۰۵ هـ ق به تهران احضار شد و روزی طبق معمول همیشگی شاه و درباریان را به قصر و پارک شکوهمند خود «مسعودیه» دعوت کرد. یک روز پس از میهمانی شاه حکم صریح به امین السلطان (علی اصغرخان) داد که ظل السلطان معزول شود. ظل السلطان به قصر سلطنتی فرا خوانده شد و امین السلطان شاهزاده را به آبدارخانه برد و با ابلاغ فرمان شاه او را مجبور به استعفا کرد. اولین اقدام امین السلطان پس از گرفتن استعفانامه ظل السلطان ترتیب انحلال ارتش مجهز و تاگلو مسلح او و تقلیل نفرات آن از ۲۱ هزار نفر به حدود ۴۰۰ تا ۵۰۰ نفر بود.

کرزون، در جلد دوم کتاب ایران و قضیه ایران، می نویسد:

«سابقاً اشاره نمودم که ظل السلطان در اوج قدرت خود لشگری شامل ۲۱۰۰۰ نفر داشت و نسبت به این نفرات و کارآموزی ایشان توجه سرشاری می نمود و آنها را به اونیفورمهای متعدد خارجی درآورده بود. شخصی به نام کریم خان به عنوان میرپنج فرمانده سوارنظام ظل السلطان بود که حال با کسادی کار اربابش، بازار او هم از رونق و اعتبار افتاده است. در حال حاضر فقط ۴۰۰ تا ۵۰۰ سوار آماده‌اند ولی در سربازخانه‌ها و انبارها که از تدارکات جنگی انباشته بود، برای ۱۰۰۰ نفر سوار و ۱۰۰۰۰ سرباز پیاده اسلحه فراهم است.»

علاوه بر گزارش واگنرخان، اظهارات خود ظل السلطان در مصاحبه با جهانگردان و مسافرین و مأمورین دیپلماسی روس و انگلیس نیز عامل مهمی در تشدید سوءظن شاه و فرمان برکناری او و انحلال ارتش کوچکش به شمار می رفت.

شاهزاده در اظهارات خود پیوسته از اینکه شیفته دمکراسی انگلستان است یا اینکه احتمال دارد ایران در آینده به سه قسمت تقسیم شود - قسمت شمال آن به روسیه، قسمت میانی به یک دولت پوشالی حائل و قسمت جنوب به انگلستان، البته زیر چتر فرمانروایی او داده شود - سخن به میان آورد.

سرانجام شاه او را از مقامات متعددش برکنار کرد و با واگذاری ایالت اصفهان به او فرمان انحلال سپاهش را صادر کرد و سپاه پرسطوت پروسی او در طول یک نیم روز متلاشی شد و کلاهخودها و لباسها و چکمه‌ها را به انبارها و مخازن نظام ریختند و آرزوهای ظل‌السلطان برباد رفت.

مرحوم استاد میرزا محمدخان قزوینی در این باره دروفیات معاصرین می‌نویسد: «ظل‌السلطان فرزند چهارم ناصرالدین شاه در سال ۱۳۰۵ قمری از کلیه مقامات و حکومت‌هایی که به عهده‌اش واگذار شده بود عزل شد زیرا که شاه با دیدن آن نظم فوق‌العاده و آن انضباط نظامی که در قشون تحت فرماندهی ظل‌السلطان حکمفرما بود، از او به غایت طنین و وحشت‌زده بود که مباد اخیال طغیان در سر داشته باشد، به طوری که یک روز ظل‌السلطان که از اصفهان به تهران احضار شده بود، چون از دور در دربار پیدا شد شاه تفنگ کشیده و می‌خواست او را بزند ولی حکیم‌الملک دست شاه را گرفت و نگذاشت...»

با همه اوصافی که از قشون ظل‌السلطان می‌کنند، گمان نمی‌رود ارتش ۲۱ هزار نفره او قادر به مقاومت جدی در برابر یورش یک قوای مهم خارجی به ایران بوده باشد، زیرا اساس این ارتش بر ظلم و بیدادگری و شقاوت ظل‌السلطان، و رشوه‌خواری و آدمکشی که خصایص عمده او بود استوار شده بود و فاقد افسران و مربیان تحصیل کرده و رزم آشنا بود و از کلاهخود و انیفورم و چکمه پروسی گذشته و بستن قمقمه و کوله‌پشتی و حفظ ظاهر و رژه‌های شکوهمند؛ باطن و مایه‌ای نداشت و در صورت درگیری در یک جنگ مهم از میان می‌رفت و از هم می‌پاشید. این ارتش بیشتر به درد سرکوب کردن عشایر و ایلات و برقرارکردن نظم و امنیت می‌خورد و اغراق و مبالغه نویسندگان ایرانی درباره آن بیش از حد می‌باشد.

ماموریت علیقلی خان مخبرالدوله برای سفر به
آلمان، خرید کشتی و مذاکره با بیسمارک

فکر خرید کشتی از آلمان پس از دومین سفر شاه به آن کشور در ذهن شاه و دولتمردان او رسوخ کرد.

احتمال دارد بازدید از کارخانه‌های کشتی‌سازی آلمان در «برمن - هافن» انگیزه اولیه را برای خرید کشتی بوجود آورده باشد. اعتمادالسلطنه که ذاتاً مردی خودستا بوده خود را الهام‌دهنده اصلی این فکر به شاه معرفی می‌کند.

بنابه نوشته مخبرالسلطنه چون «سیاست ناصرالدین اقتضاء کرده بود به آلمان نزدیک شود» صنایع‌الدوله مرتضی قلیخان پسر بزرگ علیقلی خان مخبرالدوله [صنایع‌الدوله برادر مخبرالسلطنه است] را به آلمان فرستاد. و او در بندر برم از بنادر

پروس دستور ساختن کشتی را به کشتی سازان آلمان صادر کرد. در ۱۳۰۱ هـ ق علیقلی خان مخبرالدوله به دستور شاه ظاهراً به عنوان معالجه و سرکشی به وضعیت ساختمان کشتی و در نهان برای مذاکره با ویلهلم اول امپراتور، ولیعهد آلمان و صدراعظم بیسمارک راهی آلمان شد. مخبرالدوله مانند دیگر دولتمردان قاجاری نه از کشتی چیزی می دانست و نه از کشتی سازی.

شاه در یک بینش درست و موقع شناسی درخور توجه، هوتم شیندلر، صاحب منصب دانشمند و صنعتگر را که در خدمت دولت ایران بود همراه او به اروپا فرستاد تا به عنوان صاحب نظر، اطلاعات لازم را در اختیار مخبرالدوله قرار دهد. هوتم قصد داشت به انگلیس برود و در آنجا ازدواج کند.

هوتم شیندلر برخلاف بسیاری از اروپائیان معاصر خود ایران را دوست می داشت و این سرزمین، میهن دوم او بود. خدمات هوتم شیندلر به ایران و کوششی که در گردآوری اطلاعات اساسی و آمار از اوضاع ایران نیمه دوم قرن نوزدهم داشت راه را بر بسیاری از محققان آینده هموار ساخته است. اینرا نیز می دانیم که جرج کروزون و بسیاری دیگر از نویسندگان نتیجه تحقیقات و دستاوردهای علمی او را در آثار خود مورد بهره برداری قرار داده اند.

آشنایی مخبرالدوله با آلمانی ها را اقامت ممتد پسران او مرتضی قلی و مهدیقلی برای تحصیل در آلمان از سابقه ای طولانی برخوردار می کرد.

مخبرالسلطنه درباره هوتم شیندلر با جملات زیر حق مطلب را ادا می کند «شیندلر صاحب از اجزای تلگرافخانه انگلیس بود که پدرم او را اجیر کرده بود. مردی آگاه بود در اکثر ولایات برای سرکشی و تعمیر سیم مسافت کرده نقشها [نقشه ها] از راهها برداشته بود نه از روی مساحی بلکه از روی تخمین مسافت به قدم اسب، چند زبان می دانست.»

مأموریت ظاهری مخبرالدوله رسیدگی به امور کشتی، مذاکره با کمپانی های آلمان برای استخراج معادن ایران و خرید وسایل جراحی و کتاب و آزمایشگاه دارالفنون بود.

در باطن مخبرالدوله سه نامه از شاه برای ویلهلم، ولیعهد آلمان و بیسمارک به همراه داشت.

پس از بازدید از کارخانه کشتی سازی وزر در برمهافن منتظر ملاقات بیسمارک ماند که به مدت سه هفته به بیلاق عزیمت کرده بود. شاه در پیام شفاهی خود ضمن ابراز تأسف از اینکه در سفر دوم خود به برلین به علت سوء قصد یکی از آنارشیست ها به جان

ویلهم اول نتوانسته در برلین بماند و آن شهر را ترک کرده است، خواهان اعزام یک سفیر دائم برای حضور در تهران شده بود.

شاه در پیام خود کوشش خویش برای حضور یک قدرت ثالث را در صحنه سیاسی ایران با این کلمات بیان می‌کند:

«آنچه از روی تجربه و مدت زمان گذشته بر ما معلوم گشته است، این است که ناچار، از برای ترقی دولت و ملت ایران تا با یکی از دول بزرگ فرنگستان همراه وهم خیال نباشیم و آن دولت بزرگ را با خود هم خیال و همراه نمائیم؛ ترقیات منظور ما صورت پذیر نخواهد بود. امروز بزرگترین دول فرنگستان بلکه دنیا، دولت فخریه پروسیه است که از هر جهت و هر بابت، نشر بزرگی و شهرت و شهامت آن تمام عالم را فرا گرفته است و البته تا ممکن است ما بتوسط این دولت بزرگ دولت خودمان را ترقی بدهیم و اهالی مملکت خودمان را تربیت کنیم، به دیگران رجوع نخواهیم نمود و ما با کمال میل خاطر و عزم ثابت، حاضر و آماده شده‌ایم که از خیرخواهی و دوستی مخصوص دولت آلمان خواهشمند شویم [کذا] که با خیالات ما اقدامات دوستانه نموده با ما همراهی کامل نمایند. ما نصایح دوستانه این دولت را غنیمت شمرده از مجاهدات لازمه دریغ و خودداری جایز نداریم. اولین چیزی که برای انجام مقصود ما بخاطر می‌رسد آن است که دولت آلمان یک نفر سفیر بزرگ ذی‌شان کاردان مخصوص، مأمور ایران نماید که آن سفیر از روی خیرخواهی و دستورالعمل مخصوص دولت آلمان راهنمایی و کمک به دولت ایران نماید و ما هم خیالات دوستانه و خیرخواهانه او را در کارهای مفیده مغتنم شمرده با او با کمال همراهی حرکت خواهیم نمود.

چنانکه اگر باید در ایران خطی از خطوط شوارع آهن ساخته شود به صواب دید آن سفیر قبول خواهیم نمود که به توسط کمپانیهای آلمان اسباب آن کار را فراهم نموده اقدام به آن نمائیم.

و همچنین در معادن ایران که از روی یقین خیلی قابل منفعت و نتیجه است، اقدامات شایسته به عمل آید و برای استخراج آنها معلمین و مهندسین از دولت آلمان بجهت این کار انتخاب گردد و همچنین در تمام امور مفیده اعم از علوم و صنایع و زراعت و تجارت و نظام و غیره که مایه ترقی و تربیت و تمول است؛ با همراهی دولت آلمان حاضریم که به اقرب وسیله اقدام و ابتدا کنیم.

حتی به آن طور و به آن اندازه طالب و راغب هستیم که مأمور دولت آلمان را به آن درجه و مقام بپذیریم و محترم بداریم که اگر فرضاً دول همجوار ما که با دولت ما عهد و شروط مخصوص دارند، اگر در جایی و موقعی مسأله‌ای برخلاف شرط و عهد مطرح بسازند و تکلیفی غیرحقیقه به میان آورند، ما حاضریم که سفیر دولت آلمان را در آن مسائل ثالث قرار داده و تصدیق او را معتبر دانیم و نیز اظهار می‌داریم که سفیر مزبور را که به این درجه محترم خواهیم داشت، نه برای آن است که ضرری بدون سبب و جهت به دولت آلمان تکلیف کنیم یا اینکه ما وقتی قشونی از دولت آلمان به هواداری دولت ما را، به زحمت بیندازیم، بلکه فقط چون دولت آلمان را دوست مخصوص و دولت بی‌غرض می‌دانیم، میل داریم که از روی دوستی و بیغرضی او را [دولت آلمان را] اسباب ترقی ایران و دولت

ایران قرار بدهیم زیرا که شهامت و بزرگی دولت آلمان زبنده این مقام است که دولت ایران از برای ترقیات آتیه خود او را در میان همه دول انتخاب کرده باشد. و جهت دیگر این است که دول همجوار ما، هیچوقت در مقام ترقی و بزرگی دولت ایران، به آن درجه که مقصود ماست نخواهند بود و چشم امید به آنها نداریم. امید داریم که اظهارات ما را دولت آلمان صمیمی بداند و دوستی ما را خالص و بی غرض محسوب بدارد مگر همان غرض که اجمالاً اظهار داشتیم که ترقی دولت و ملت ما در آنست.»

نامه‌های شاه به ولیعهد آلمان و بیسمارک حاوی پیامهای دوستانه و درخواست توجه به اظهارات علیقلی مخبرالدوله وزیر علوم بود که شاه او را حامل پیغامات دوستانه محرمانه خود معرفی می‌کرد. سرانجام صدراعظم از بیلاق مراجعت کرد و مخبرالدوله را به حضور پذیرفت.

در مذاکره با بیسمارک، پس از سخنان اولیه صدراعظم ضمن اینکه از مخبرالدوله پرسید ایران از همجواری خود [روس و انگلیس] رضایت دارد یا خیر در مورد اعزام سفیر وعده مساعد داد و گفت پس از شروع تعطیلات مجلس سفیری اعزام خواهد شد و ممکن است این سفیر دائم نباشد و مأمور دیگری بعداً تعیین شود در هر حال در پائیز سال بعد مراتب به مجلس [رایشتاگ] رجوع خواهد شد.

سپس بیسمارک توصیه کرد ایران مناسبات دوستانه خود را با همسایگان خویش [روس و انگلیس] ادامه دهد و آنها تحکیم بخشد.

رهنمود بیسمارک این بود که ایران به مناسبات خود با روسیه تزاری توجه بیشتری مبذول کند. زیرا در روسیه رژیم ثابتی برقرار بود و سیاست خارجی آن تغییر نمی‌کرد در حالی که در انگلستان با تغییر احزاب، سیاست خارجی دولت تغییر می‌یافت و «کسی نمی‌داند طرف کیست» خود بیسمارک هم گله داشت. «ما با اینکه با آنها روابط خیلی نزدیک داریم هنوز تکلیفمان با آنها نامعلوم است.»

نتیجه مذاکرات مخبرالدوله با بیسمارک و وزیر خارجه آلمان به نتایج کوچکی منتهی شد. نظرات بیسمارک دائم ولایت‌نیر بود: علاقه‌ای به مشارکت در اوضاع ایران و وارد شدن به صحنه سیاست آن نداشت.

در مورد راه آهن مخبرالدوله مواعیدی دریافت کرد. قرار شد یک کمپانی خصوصی آلمان مهندسی را به ایران اعزام دارد که با خرج خود در مورد احداث راه آهن مطالعه کنند. بنا شد یک سر راه آهن بوشهر و سر دیگر آن ترابوزان در ساحل دریای سیاه باشد.

«به تهران ختم کردن بی ثمر است»

در مذاکرات، صنایع الدوله همراه بود و مطالب را ترجمه می‌کرد. دستاوردهای

دیگر این سفر، تعلیم زبان آلمانی در دارالفنون بود. دوازده تن از شاگردان تلگرافخانه برای تحصیل زبان آلمانی معرفی شدند.

در همین ایام بود که وت و فلمر معلمین آلمانی برای تدریس دروس پیاده و توپخانه در دارالفنون وارد تهران شدند و مخبرالسلطنه که تحصیلات دوران جوانی خود را در آلمان گذرانده بود از سوی شاه مأموریت یافت یک کتاب راهنمای زبان آلمانی بنویسد.

در همان سالها آلبو پزشکی آلمانی که در دارالفنون تدریس می کرد، اداره امور اولین بیمارستان (مریضخانه) ایرانی را که در تهران تأسیس شده بود برعهده گرفت. دکتر یاکوب پولاک پزشک یهودی اتریشی درباره این بیمارستان شرح جامعی در کتاب خود نوشته است که مشکلات اداره چنین موسسه‌ای را در یک نظام پرهرج و مرج و ازهم گسیخته فرتوت و بی اعتنا به تحولات زمان بخوبی ترسیم و توصیف می کند.

**فرجام کار کشتی‌های ناصرالدین شاه که می خواست با آنها،
یک نیروی دریایی کوچک در خلیج فارس تأسیس کند**

زبان اعتمادالسلطنه مترجم و وزیر انطباعات ناصرالدین شاه زبان تلخ، پرنیش، خصمانه و درعین حال خودستایانه است. اعتمادالسلطنه خودخواه که شش سال بعد، پس از مراجعت از سفر سوم فرنگستان به همراهی شاه، حتی معالجه شدن شاه شدن از بیماری ویا را نتیجه تجویزهای طبی خود می داند و رقم انکار بر خلاقت و تجویزهای طبی دکتر فووریه پزشک فرانسوی جدیدالاستخدام می کشد، بخاطر رقابت با مخبرالدوله، پسرش، صنیعالدوله را به اختلاس در خرید کشتی متهم می کند و فکر خرید کشتی را اساساً زائیده ذهن خود می داند. نوشته اش را در این مورد می خوانیم:

یکشنبه ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۰۳ - صبح خانه قوامالدوله رفتم. کتابچه‌ای در باب کشتی ایتیاعی دولت نوشته بودم. به او دادم به صدراعظم بدهد به نظر شاه برساند. تفضیل این کشتی این است که چند سال قبل در خدمت شاه بودم روزنامه فوایدی که دولت انگلیس از غوص مرواید بحر عمان می برد خوانده شد. شاه به خیال افتادند کشتی ایتیاع فرمایند. بهار آن سال مخبرالدوله تعهد ایتیاع کشتی را نمود. مرتضی خان پسر خودش را که در لندن تحصیل می کرد تهران احضار نمود. سی هزار تومان پول گرفت که ایتیاع کشتی نماید. مرتضی خان فرنگ رفت. مبلغی از پول را تلف کرد. مخبرالدوله شنید. ناخوشی را بهانه کرد. اجازه فرنگ خواست. برلن رفت. سی هزار تومان قیمت کشتی عاقبت به نود هزار تومان رسید. پارسال کشتی را از هامبورگ، بندر آلمان، طرف خلیج فارس آوردند. در راه شکست دوباره بردند تعمیر کردند. خلاصه عاقبت وارد بوشهر شد. لنگر انداخت. یک سال بیکار ماند. ده دوازده هزار تومان، مخارج ناخدا و کاپی تن (کاپیتان) و عمله از دیوان

گرفته شد امسال شاه به تنگ آمد، شورای وزراء تشکیل دادند که چه باید کرد. این سفینه هلاک را از سرباز کرد.

امین السلطان مأمور شد. چند مجلس در وزارت خارجه و دربار منعقد شد. آخر رأی وزرا بر این قرار گرفت که دولت در سال پانزده هزار تومان بدهد و این کشتی بی حرکت در بوشهر بماند. شاهنشاه هم قبول فرمودند. از وزیر بی نظیر امین السلطان محل این پانزده هزار تومان را خواسته بودند. آن جوان جوانمرد هم خلعت بهاری سیصد نفر عملیه خلوت را که شب و روز در سفر و حضر در خدمت هستند محل این خرج قرار داده بود! آن وقت که من این تفصیل را شنیدم در بوشهر دوستی داشتم به او کاغذی نوشتم و او را ملتفت کردم که به دقت تمام وضع این کشتی را به من بنویس. نوشت و فرستاد. من هم کتابچه‌ای نوشته که دولت دیناری ندهد. بلکه مبلغی هم در سال فواید روحانی و نقدی بردارد. خلاصه کتابچه را به قوام‌الدوله دادم. برای شاه همان ساعت فرستاد.»

از خلال نوشته‌های آمیخته به غرض اعتمادالسلطنه و نوشته‌های مبهم و مغشوش و افسانه‌مانند مخبرالسلطنه علت نافرجامی ناصرالدین شاه در تأسیس نیروی دریایی در خلیج فارس آشکار نمی‌گردد. قلم پر از سوئیت اعتمادالسلطنه که هیچ دشمنی به حد او در حق ناصرالدین شاه خصومت نشان نداده و شاه را فردی متلون‌المزاج، بوالهوس، نیمه‌احمق، گرفتار دسائس و نمایی‌های اطرافیان نشان داده است؛ در خصوص ناتمام ماندن این طرح کوتاه آمده است.

از مقایسه نوشته‌های این دو درباری و مقایسه آن با نوشته‌های دیگران نظیر میرزا علی‌خان امین‌الدوله و عباس میرزا ملک‌آرا برادر اعیانی ناصرالدین شاه، سررشته ناتمام ماندن این طرح نیز به اوضاع بلبشوی کشور و اینکه هر روز نظر شاه عوض می‌شده است، منتهی می‌گردد در حالی که واقعیت خلاف این است و شاه در این خصوص گناهی نداشته است.

ناصرالدین شاه با همه صفات بد و مذمومی که به او نسبت می‌دهند در این مورد نیز مانند بسیاری از موارد دیگر حسن‌نیت داشت و دست‌کم برای رونق تجارت دریایی در آبهای ایران میل داشت کشور صاحب یک ناوگان نظامی و غیرنظامی قابل توجه شود. می‌دانیم که از دوران امیرکبیر این مسأله مورد توجه واقع شده و حتی امیرکبیر برای صیانت آبهای خلیج فارس متوسل به دولت آمریکا شده قصد داشت نیروی دریایی آمریکا را به منطقه خلیج فراخواند و مقابله با دزدان دریایی عرب را از آن دولت بخواهد و بتدریج برای ایران نیز نیروی دریایی قدرتمندی ایجاد کند.

حتی قرار شده بود بیرق کشتی‌های جنگی ایران همان علامت شیرو خورشید با زمینه سفید و حاشیه باریک سبز و بیرق کشتی‌های بازرگانی ایران نقش ازدها باشد. اما خواستهای امیرکبیر با خود او به گور سپرده شد.

در سالهای بعد ایران در دریای خزر تاوان نداشتن نیروی دریایی جنگی را که نتیجه مستقیم و جبری قرارداد ننگین ترکمانچای بود به قیمت سنگینی پرداخت. یورش ترکمن‌ها از راه دریا با قایقهای سبک امنیت و آرامش را از صفحات شمالی ایران دور ساخت. ترکمن‌ها می‌آمدند و ناگهان شهرهای کوچک و قصبات ساحلی ایران را مورد حمله قرار می‌دادند. حمله آنان با قتل و غارت و ربودن داروندار مردم و گرفتن دستبند و گوشواره زنان همراه بود. طرفه آنکه در بازگشت صدها تن از ساحل نشینان بخت برگشته را دست و پای بسته در قایقهای خود می‌افکندند و با خود می‌بردند، هزار بلا به سرشان می‌آوردند، به زنان و دختران تعرض می‌کردند و آنان را در بازارهای مرو و خیوه به عنوان کنیز به فروش می‌رساندند چون بر اثر تعصب خشک، ایرانیان شیعه را رافضی می‌دانستند کشتن و اسیرکردن آنان را مایه ثواب می‌شمردند.

در آن زمان نه روس و نه انگلیس و نه کشورهای اروپایی دیگر نفوذی در آن صفحات نداشتند. ترکمنها یکبار هم در دوران، صدارت امیرکبیر با حمله به جزیره آشورآوده همین بلا را به سر مستی زن و مرد روس درآوردند. آن تعصبات ریشه‌های کهن هزارساله داشت و در دوران صفویه و پیش از آن هم مواردی از کین‌خواهی و آزار ایرانیان شیعه بروز کرده بود.

حمله و غارتگری و اسیرگرفتن رعایای دولت تا آغاز قرن بیستم ادامه یافت. لومینتسکی سیاح و مأمور سیاسی روس که در اوایل دوران سلطنت مظفرالدین شاه به ایران سفر کرده است از مشاهده قلاع کوچک دست و بی‌پایانی که در شهرهای کوچک ساحلی ایران نظیر مشهدسر (بابلسر) دیده بود حیران شده بود. مردم محلی به او گفتند که به هنگام یورش تراکمه در آن برجها تحصن اختیار می‌کنند و آنقدر می‌مانند که تراکمه خسته شوند و به راه خود بروند.

در کتاب جالب آرمینیوس و امیری سیاح مجارستانی که در دهه‌های نخست سلطنت ناصرالدین شاه، به ایران و ترکستان سفر کرده، فرازها و حتی فصلهای زیادی در باب رفتار تراکمه با ایرانیان آورده شده است.

ناصرالدین شاه به آن دلیل و دلایل دیگر میل به تأسیس نیروی دریایی داشت. در جنوب نیز او با گرفتاریهای زیادی دست به گریبان بود. بحرین از دست رفته بود و انگلیسیها که خوب بلد بودند و بلدند چگونه مایه شر برای دولتهای آسیایی بتراشند و طاغیانی را در برابر آن دولتها علم کنند، با شیخ بحرین قراردادی بسته و آن جزیره را از قلمرو جزایر ایران خارج ساخته بودند. برای جزیره قشم نیز که موقعیتی شبیه هنگ کنگ در کشور چین داشت خوابهایی دیده بودند، هنگام و ابوموسی و دیگر جزایر نیز بوسیله

س. لومینتسکی

است
۱۸۹۹
۱۸۹۹

شیوخ عرب اداره می شدند، بندر لنگه نیز در اختیار و مقاطعه شیوخ جواسم بود. رسم مقاطعه دادن جزایر و بنادر از دیرباز در ایران مرسوم بود. در زمان صفویه و افشاریه نیز شیوخ عرب که خود را رعیت ایران می دانستند در آن جزایر حکومت می کردند اما تابع و رعیت و باجگزار دولت بودند.

با حضور انگلیسیها در خلیج فارس و دریای عمان بویژه از سال ۱۸۲۰ که انگلیسیها شیوخ عرب سواحل جنوبی را شکست دادند و قراردادهایی با آنان بستند وضعیت تغییر کرد. شیوخ به دلایل بسیار میل داشتند تحت الحمايه انگلیس باشند و نه رعیت ایران.

ناصرالدین شاه برای جلوگیری از پدیده گریز از مرکز جزایر، یک کشتی ششصد تنی و یک کشتی ۲۵۰ تنی به کارخانه های برم هافن سفارش داد و سوای آن دو کشتی سفارش ساخت چندین ناوچه دیگر نیز به کارخانه های بندر مزبور داده شد.

در شمال نیز در دریای خزر ناصرالدین شاه یک ناوچه کوچک داشت که روسها، حضور آنها در آن دریای پهناور روا نمی داشتند؛ از اینرو یکبار هنگامی که آن ناوچه به ساحل باکو نزدیک شد تا دیداری از آن بندر داشته باشد توپخانه ساحلی روس بدان شلیک کرد و چرخ و سکان آن را درهم شکست. حضور ملوانان آلمانی در عرشه کشتی های ایرانی پرسپولیس و شوش در جنوب با توجه به اینکه این حضور محدود نمی ماند و آن نیروی دریایی گسترش می یافت با عکس العمل تند انگلیسیها مواجه شد. ناصرالدین شاه در عین حال میل داشت یک خط آهن ترانزیت تجاری در شمال ایران احداث کند. مذاکرات محرمانه ای در این خصوص بین سفیر ایران و نمایندگان یکی از مؤسسات خط آهن آلمان آغاز شده بود.

انگلیسیها نه می خواستند ایران دارای ناوگان دریایی در خلیج فارس باشد و نه کشیدن راه آهن در شمال کشور را از سوی آلمانی ها تحمل می کردند.

خود انگلستان هم قبلاً به کرات درخواست شاه برای فروش چند کشتی جنگی کوچک برای نگهداری سواحل جنوبی ایران در خلیج فارس را نادیده انگاشته بود.

سرانجام رونالد تامسون Ronald Thomson وزیر مختار انگلیس در تهران آشکارا وارد ماجرا شد، به شاه اخطار کرد که ملوانان آلمانی را از خدمت اخراج کند، سفارش خرید کشتی های جدید را از آلمان لغو نماید و پای آلمانی ها را از ایران ببرد.

از آن سو روسها نیز در مورد راه آهن شمال به اعتراض و خروش پرداختند. شاه که از روس و انگلیس به شدت ملاحظه داشت هر دو درخواست را پذیرفت در پاسخ به درخواست پرنس دالگوروکف Dalgorukov از مذاکره با آلمانی ها برای احداث خط

آهن دست کشید و در واکنش به فشار تامسون، طرح تأسیس نیروی دریایی را به فراموشی سپرد.

چهار سال بعد در ۲۵ مارس ۱۸۸۹ اعطای ساختمان راه آهن در ایران به خارجیان بدون کسب رضایت روس دست کم تا پنج سال ممنوع اعلام شد.

چندی قبل از آن در ۳۰ اکتبر ۱۸۸۸ فرمان آزادی کشتیرانی در رود کارون برای عبور کلیه کشتی های تجاری دول خارجی از سوی شاه صادر گردیده بود.

همه این عقب نشینی ها تحت اعمال فشار روس و انگلیس بود.

طی سالهای بعد تا تاریخ کشته شدن شاه دهها امتیاز دیگر به روسها و انگلیسیها داده شد. ساختمان جاده و راه آهن از انزلی به تهران، از جلفا به تبریز، اجازه کشتیرانی در مرداب انزلی و همه رودخانه های ایران که به دریای خزر می ریزند، حق تأسیس بانک استقراضی روس و بالاخره تعهد دادن دولت ایران به روسها که تا ده سال از تاریخ ۱۲ نوامبر ۱۸۹۰ اقدام به ساختمان راه آهن نکرده یا امتیاز آن را به خارجیان (غیر روس) صادر نکند، همه از پیامدهای نزدیک شدن ناصرالدین شاه به آلمان و برانگیختن عدم رضایت شدید روس و انگلیس بود. انگیزه آنکه کشتی پرسپولیس به شکل سفینه بلا درآمده و سالی چند هزار تومان بودجه دولت را می خورد، بدون آنکه فایده ای از آن مترتب باشد، نتیجه این جنگ پنهانی استعمارگران روس و انگلیس با حریف از راه رسیده بود که شاه را آماج حملات متعدد شدید خود قرار داده و او را از هرگونه حرکت ابتکاری باز می داشتند.

شاه در دستخطها و نامه هایی که از او بویژه خطاب به امین السلطان باقی مانده از این نوع رفتار تحمیل آمیز دیپلماتهای روس و انگلیس به کرات گله و شکایت می نمود اما گله و شکایت او در چنبره دیپلوماسی غارتگرانه بیرحم و خونخوار روس و انگلیس به جایی نمی رسید و شاه درمانده و زبون و تحقیر شده، برای جبران مآفات فقط به امرار وقت با اغتنام از همه تفریحات و لذات شهوانی و نفسانی موجود در دسترس و سیر و سفر و شکار و چراغانی و مصاحبت ملیجک و امثال او روزگار می گذراند و اعتمادالسلطنه ندیم و مصاحب روسوفیل، بدنیت و کهنه نوکر نفع پرست شاه، در یادداشتهای محرمانه خود او را به حماقت و سطحی بودن و ابتذال خواهی و غفلت متهم می کرد.

بدگویی از نیروی دریایی در دست راه اندازی ایران در خلیج فارس تا مدتی مدید در زمره مشغولیات سیاستمداران انگلیسی بود.

در روزگاران بعد نیز، چشم تنگ انگلیسیان، شناوری ناوگان ایران را بر پهنه آبهای

خلیج فارس دیدن نتوانست و پنجاه سال پس از آنکه نخستین برنامه کشتیرانی ایران در خلیج فارس به محاق تعطیل سپرده شد، در جریان جنگ جهانی دوم، نیروی دریایی استعماری انگلستان، ناوچه‌های کوچک ایرانی را در شهریور ۱۳۲۰ / اوت ۱۹۴۱ آماج گلوله‌های سنگین قرارداد و ببر و پلنگ و ناوهای دیگر را به اعماق آب فرستاد. پیرامون وضعیت کشتی‌های خریداری شده از آلمان جرج - ناتانیل کروزون که بعدها لقب لردی به او دادند و لرد کروزون سیاستمدار، نایب‌السلطنه هند و بالاخره وزیر خارجه بریتانیای کبیر شد؛ در کتاب خود موسوم به ایران و قضیه ایران که در حدود سال ۱۸۹۰ چاپ شده است چنین می‌نویسد:

«کشتی [پرسپولیس] با ناویانها و افراد آلمانی روانه خلیج فارس شد.

با همین کشتی وسایل و ابزار کشتی کوچک دیگری حمل و در محمره به هم نصب گردید که همان کشتی سوزا (شوش) است بهای دو کشتی ۳۰/۰۰۰ لیره و هزینه نگاهداری سالانه آنها ۳۵۰۰ لیره است.

پرسپولیس با چهار توپ ۷۰۵ سانتیمتری کروپ مجهز می‌باشد و در اصل به دو منظور کلی یکی بمباران حدود ساحلی و ارباب حکام محلی و شیوخ و دیگر حمل خرما و مسافران حج ساخته شده ولی نشنیده‌ام که تا حال برای منظور ثانوی به کار رفته باشد. اما هر وقت این کشتی آمادگی بحریمایی دارد، حاکم بوشهر را که از نواب امین‌السلطان است در سواحل خلیج از بندری به بندر دیگر می‌برد، باروت و گلوله‌های خود را مصرف می‌کند و با شلیک هفده گلوله ترس فراوان در دل و جان افراد و اهالی ساحلی می‌افکند و ابهت و عظمت حکومت شهریاری را خاطر نشان می‌سازد.

من این کشتی را در یکی از سیرهای اتفاقی آن دربندر لنگه بازدید و بررسی دقیق کردم. چهل تن ایرانی و عرب کارگر داشت و چهار افسر آلمانی هم که زبان انگلیسی را در حوزه خلیج فرا گرفته بودند. علاوه بر چهار توپ کروپ، دو توپ برنجی برای منظور شلیکهای سلام داشت و همچنین چهل دستگاه تفنگ موزر و شمشیرهای کوتاه.

وضع داخلی آن کاملاً نو بود و طبقه پایین عرشه بیشتر به یک کشتی راحت مسافری شباهت داشت نه یک رزم ناو، به علاوه دستگاه مخصوصی برای اقامت حاکم با اتاق خواب وصل به آن؛ اما عالیجناب از آن استفاده نمی‌کرد و به رسم خاص ایرانی ترجیح می‌داد برکف زمین بخوابد.

سال پیش پرسپولیس در تعمیرگاه خشک بمبئی برای نظافت و تمیزکاری توقف کرد، چون در اثر جرمهایی که بر پهلو و در زیر آن جمع شده بود سرعتش از هشت تا ده میل دریایی در ساعت به پنج میل تقلیل یافته بود و ناویان درصدد بود که در آینده از رفتن به بمبئی صرف نظر و نقطه مناسبی را در سواحل قشم یا جزیره لافت مقابل آن پیدا و در مورد بعدی کشتی را در آنجا تمیز و رنگ کند.

توپهای پرسپولیس هنوز گلوله‌ای با قصد خشم و خصومت شلیک نکرده است ولی ترس و رعب ناشی از چهار توپ کروپ به اندازه‌ای زیاد است که به محض حضور این کشتی در هر محل موجب برقراری آرامش می‌شود و به همین نحو شورش چابهار در سال ۱۸۸۸

عاجلاً خاموش گردید.»

نویسنده کتاب دریانوردی ایرانیان، به نقل قول از کاپیتان عباس دریانورد که خود مدتی فرمانده و ناخدای کشتی بوده است می نویسد:

«کشتی پرسپولیس با ظرفیت ۸۰۰ تن (و نه ششصد تن) در سال ۱۸۸۴ در آلمان به طرز بسیار محکم و شیک که آخرین سیستم آن زمان بود ساخته شده بود که دولت ایران آن را خریداری کرد. کشتی نامبرده علاوه بر سالون فوقانی و اتاقهای زیبا و دستگاه سلطنتی زیربن آن به علاوه با یک عکس بسیار بزرگی از ناصرالدین شاه توجه هر بیننده را به خود جلب می کرد. پرسپولیس کشتی جنگی نبود و اما دارای سه دستگاه توپهای توپر (هفتاد میلی متری) از کارخانه کروپ [بود] و مقدار تفنگ و فشنگ و باروت و غیره در جباخانه کشتی نامبرده موجود بود...»

کشتی پرسپولیس مدتها در بوشهر متوقف بود. سرانجام به حاکم بوشهر لقب دریابگی داده شد و قرار شد کشتی پرسپولیس و سایر کشتیهایی که خریداری می شد زیر فرمان او باشد.

کشتی پرسپولیس سالی یکی دو بار به بنادر هند می رفت و در آنجا تحت تعمیر قرار می گرفت. مخارج این رفت و برگشت و تعویض قطعات مستعمل مورد نارضایی شاه قرار گرفته بود. از افسران این کشتی تا سال ۱۲۷۵ هـ ش (۱۸۹۶ / ۱۳۱۳ هـ ق)، فقط چهار تن به اسامی هاینکه و آلفرد همیک فرماندهان، شوستر افسر دوم کشتی و اشتریس مهندس مکانیک موتورخانه در خدمت دولت ایران باقی ماندند.

اشترس، مهندس مکانیک، به علت دائم الخمر بودن مورد شکایت فرمانده کشتی بود و بر اثر حادثه ای که میان این دو نفر رخ داد کاپیتان از رفتن به کشتی خودداری کرد و حضور خود در کشتی راموکول به اخراج مهندس مکانیک دانست.

قوام الملک والی فارس از اوایل سال ۱۳۱۳ هجری قمری (اواخر سال ۱۲۷۴ هجری شمسی / ۱۸۹۶ (۱۸۹۵ میلادی) حقوق کاپیتان کشتی را قطع کرد و علاوه بر آن از پرداخت دستمزد تعمیرات کشتی به مؤسسه کشتی سازی طرف قرارداد در هندوستان خودداری کرد.

والی فارس علت این اقدام را خودداری کاپیتان هلنگ (هاینکه) از حضور در کشتی و بردن آن به دریا و به جای آن خدمت در تجارتخانه وانکهاوس آلمانی مقیم بوشهر عنوان می کرد. علاوه بر آن متذکر می شد که شوستر، افسر دوم کشتی، چند ماه است به کشتی نمی رود و اشترس نیز پیوسته مست است و بهتر است همگی اخراج شوند.

ناصرالدین شاه که از هزینه سنگین کشتی به تنگ آمده بود با درخواست والی فارس موافقت کرد و به سفارت آلمان اطلاع داد که قصد دارد همه آلمانیها را اخراج کند.

با دخالت وزیر مختار آلمان و پرس و جو از افسران آلمانی، کاپتین پرسپولیس علت عدم حضور خود را در کشتی، بدمستی و رفتار ناهنجار اشترس، مهندس مکانیک موتورخانه، عنوان کرد.

کاپتین هاینکه شکایت داشت که اشترس به او و به شوستر اهانت کرده اما مجازات نشده است. ضمناً اصرار حاکم در بردن کشتی به بمبئی، آن هم به کمک اشتریسی، غیرمعقول بود و کشتی، موافق قرارنامه، هنگامی باید به دریا می‌رفت که حداقل سه افسر در آن حضور داشته باشند. هاینکه رفتن به بمبئی برای تعمیر کشتی را به اتفاق شوستر می‌پذیرفت و چون حاکم جوابی به او نداده بود استعفا داده و خواهان دریافت حقوق و مخارج بازگشت و عرض راه بود.

دولت ایران کوشید این موضوع را با کمک سفارت آلمان در تهران حل کند. دکتر روزن، کاردار سفارت آلمان، در مذاکره با ایرانیان اظهار داشت:

«مسأله مسیو هلنک کاپیتان این است که او یازده سال مشغول خدمت است و همیشه هم از او تمجید شده است و در حقیقت به کار دولت ایران هم می‌خورد. اینکه قوام‌الملک می‌نویسد ماه به ماه به جهاز نمی‌رود و با کمپانی چرمنی رشته تجارتنی تشکیل داده است و مشغول تجارت و مترجمی است، این کپیتان به سفارت نوشته بود که می‌خواهد در کمپانی تجارتنی ایران شرکت و مداخله نماید. ما چون دیدیم که او مشغول خدمت کشتی است حق اشتغال به کار دیگر را ندارد. مراتب را به حضور حضرت اشرف اعظم (امین‌السلطان) عرض کردیم، جواب فرمودند که شرکت و مداخله کپیتان در کمپانی تجارتنی بسیار خوب و صلاح است. زیرا که با اطلاع و زیاندان است هم اظهار میل فرمودند و هم اجازه و حکم دادند که کپیتان کشتی در کمپانی تجارتنی ایران شرکت و دخالت نماید. این است که او گاهی به بوشهر می‌آید و مشغول این کار می‌شود. اینطور می‌نویسد و اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی روحانفاده هم که دستخط و حکم فرموده‌اند او را بیرون کنند، این فقره به عرض نرسیده بوده است و الا او خدمتگزار است و کترات او هم یک ساله تجدید شده است. در صورتی که او را بدون تقصیر بخواهند بیرون کنند. البته موافق کترات باید مواجب تا آخر سال او را هم بدهند.»

دولت ایران در این مورد از حاکم بوشهر توضیح خواست. حاکم بوشهر در تلگرافی به صدراعظم امین‌السلطان، هاینکه را متهم کرد که ظرف چهار ماه حتی یک بار هم پا در کشتی نگذارده و «تمام اوقات در اقیانوس آلمانیها مشغول تجربه و تجارت است». در اوایل دوران سلطنت مظفرالدین شاه به تدریج افسران و ناویان آلمانی خدمت دولت ایران را ترک کردند و به میهن خود بازگشتند. ظاهراً علت عمده این امر عدم پرداخت حقوق به افسران بوده است. میرزا محمدعلی خان فریدالملک همدانی در کتاب خاطرات خود می‌نویسد:

جمعه ۱۸ شوال: جاسک - جهاز لنگر انداخت. از بندر عباس تا جاسک یکصد و سی میل

مسافت است. دیشب تا صبح رعد و برق و باران و تلاطم دریا خالی از اذیت نبود. جهاز جنگی ایران موسوم به پرس پولیس در نزدیک جاسک لنگر انداخته به جهت واقعه کشته شدن یک نفر تلگرافچی انگلیسی که از طوایف بلوچ او را کشته‌اند... حال دولت علیه جهاز جنگی را با سرباز و توپچی برای تنبیه بلوچها و دستگیری قاتل مأمور جاسک نموده. کاپیتان جهاز پرس پولیس که از اهل آلمان است به جهاز چندا آمد. انگلیسی حرف می‌زد. از نرسیدن مصارف جهاز و رسوم عمله‌جات آن خیلی شکایت داشت. عمله‌جات جهاز ایران مرکب از عثمانی، آلمانی و ایرانی است.»

روزنامه حبل‌المتین در دوره‌های اول انتشار خود اخبار و گزارشهای مختلفی پیرامون کشتی پرس پولیس به چاپ رسانده است. در شماره ۳۱ مورخ ۸ صفر ۱۳۱۸ برابر با ۲۷ مه ۱۹۰۱ میلادی، این خبر به چشم می‌خورد:

«کشتی سلطنتی ایران در حالتی که از بیرق مبارک دولت ابد قرار، تاجدار بود؛ رونق افروز لنگر گاه بمبئی گردید - انشاءالله بعد از تعمیر و ترمیم تصمیم عزیمت به خلیج عجم می‌کند که در پیشگاه بندر بوشهر مشغول قراولی شود.»

و در حاشیه آن می‌نویسد:

«این سفر سوم یا چهارم است که کشتی جنگی دولت علیه را به جهت تعمیر به بمبئی آورده‌اند و هر سفری اقلأ سه چهار هزار تومان صرف شده است. اکنون چون محتاج تعمیر زیاد است مسموع شد که زاید از ده هزار تومان مخارج لازم دارد. آیا هنوز وقت آن نرسیده که تجار دیندار و وطن پرست ایران تشکیل شرکت نموده اقلأ یک دستگاه کشتی سازی، و محلی برای تعمیر سفاین ساخته و نفع عظیم همیشه بردارند و نام بزرگ بگذارند.»^۷

دومین کشتی خریداری شده از آلمان موسوم به شوش یا سوزا در کارون علیا بین اهواز و شوشتر آمد و رفت داشت. خانم دوراند (E.R.DURAND) همسر سرمارتیمر دوراند، وزیر مختار وقت انگلیس در تهران که در سال ۱۸۹۹ میلادی در سفری به نواحی مرکزی و جنوب غرب ایران بر این کشتی سوار شده، درباره آن می‌نویسد:

«دو سه روز در اهواز اقامت کردیم... اهواز که مهم‌ترین مرکز تجارت ما در ایران غربی است شهر عجیبی است.

در سراسر رودخانه کارون که محتملاً در این نقطه نیم‌میل پهنا دارد سوی طبیعی از صخره‌ها به وجود آمده است... دهکده در ساحل چپ رودخانه واقع شده و دهکده‌های کهنه و نو نیز به تدریج در اطراف اسکله کشتیهای بخاری برادران لپنچ به وجود آمده‌اند... از اسکله تراموای کوچکی دیده می‌شد که قسمت بالای سد را دور می‌زد. کشتیهای بزرگ بخاری قادر به عبور از صخره‌ها نیستند، اما تراموای با مال‌الاجاره دور زده و به قسمت دیگر که دارای ساحلی

شیب‌دار و گلی و اسکله‌های چوبی است وارد می‌شود. در این اسکله کشتی بخاری کوچکی که در قسمت قدامی چرخهای کوچکی داشت پهلو گرفته بود، این کشتی در آغاز برای کشتیرانی در رود نیل ساخته شده و سی تن ظرفیت داشت. یک روزه تا شوشتر که مرکز واقعی خوزستان است مسافت می‌کرد.»

خانم وزیر مختار انگلیس سپس می‌نویسد:

«روز دهم نوامبر از راه اسکله بالای سد دور زده و بر کشتی بخاری شوشان که قرار است ما را به شوشتر برساند سوار شدیم. آنچه بد نیست گفته شود این است که از ساحلی بلند و گلی به پایین غلتیدیم و برای ورود به کشتی در طول تخته قابل ارتجاعی که ساحل و کشتی را به هم پیوند می‌داد تعادل خود را نگاه داشتیم. پس از این که از روی تخته عبور کردیم به وسیله کاپیتان نورتن (Norton) مورد استقبال قرار گرفتیم. کاپیتان جوانی خوب و مهربان و ظاهرالصلاح بود و تنها فرد اروپائی کشتی محسوب می‌شد.

در سکان کشتی چرخ پره‌دار بزرگی وجود داشت که باعث حرکت آن می‌شد. به ما گفتند که کارون در این نقطه خیلی کم‌آب و دارای مقدار زیادی گل و لای است. داشتن چرخ دوسکان از این نظر وسیله مناسبی بود. بنابر این موقعی که کشتی به ساحل گلی که معمولاً به کندی می‌تواند در آن پیشروی کند می‌رسد، چرخ عقبی برای آنکه کشتی را به خارج حرکت دهد آزاد است و من پی بردم که این موضوع در عمل بیش از تئوری معقول به نظر می‌رسد. عرشه کوچک فوقانی را آدمهای ما و هژبرالملک که داخل یک کابین به سر می‌بردند اشغال کرده و عرشه تحتانی نیز که از فوقانی شلوغ‌تر بود به وسیله مستخدمین و مسافران بومی و توده‌های هیزم اشغال شده بود.

کشتی شوشان ذغال مصرف می‌کرد ولی مسافت با کشتی مخصوصاً پس از هفته‌ها مسافت دشوار بر روی گرده اسب، راحت و لذت‌بخش بود.

تمام بعدازظهر را روی صندلیهای حصیری و بوریا نشسته بودیم؛ مثل این که بر یک کشتی اقیانوس‌پیمای بخاری سوار بودیم. سپس شام صرف شد، غذا را در محلی میان هیزمهای طبقه زیرین و به وسیله یک منقل فرنگی پخته بودند... پس از آنکه وارد رختخواب شدیم، طوفانی تیره و تار فرا رسید. سرو صدای باران و رعد ما را به خواب فرو برد.

آب رودخانه در آن روز به مقدار کافی و قابل توجه بود اما روز بعد به کلی تغییر کرد. صبح خیل زود صداهایی از خواب بیدارمان کرد. فهمیدیم هژبرالملک که پیوسته در جستجوی شکار است، چند خوک وحشی در ساحل دیده و به سوی آنها آتش کرده است.

پس از آنکه وارد عرشه شدیم پی بردیم که کارون را ترک و به جای رودی که صدها یارد پهنا داشت در نهری پر از گل و لای کشتیرانی می‌کنیم. این شهر شباهت به کانال سوئز کوچکی داشت. ساحل هر دو طرف لغزنده و گاهی بلند بود. در بالای آن دسته‌های پراکنده‌ای از کلبه‌های اعراب قرار گرفته بودند. عربها از هر خانه‌ای که توانستند آمدند و زن و بچه کنار کشتی جمع شدند. موقعی که کاپیتان لیمو و میوه‌های دیگر برایشان پرتاب می‌کرد برای گرفتن آنها دست و پا می‌کردند. کاپیتان توضیح داد که در ابتدای کار، کشتی شوشان چندان مورد علاقه مردم نبود و به نام اختراع فرنگی ملعون

مورد لعن و ناسزای آنان بود و سنگ به سویش پرتاب می‌شد. اینها کشتی شوشان را خوک قرمز می‌گفتند و ادامه چنین وضعی ناراحت‌کننده بود، گاهی تیرهای ناگهانی نیز به سوی کشتی شوشان رها می‌شد. دیدن این وضع از نظر بازرگانی خوش‌آیند نبود. کاپیتان خوش‌اخلاق به جای بدی نیکی کرد. عوض سنگها میوه فرستاد و دیری نپایید که ملاحظه کرد مردم خیر رسیدن کشتی را با فریادهای شادی به هم می‌دهند. حالا را نیز در نظر بیاورید که یکی از علل اقامت دهاتی‌ها در اینجا وجود همین کشتی است. کاپیتان نورتن از همین راه مسافران را نیز به اطاعت مجبور کرد. ابتدا همه خشمگین می‌شدند و می‌خواستند کشتی را اشغال کنند و مطلقاً از پرداخت کرایه امتناع می‌کردند ولی در حال حاضر با آن که هنوز سیدها که از القاب پیغمبر اسلام هستند و عده‌ای دیگر بعضی اوقات توقع دارند که بدون پرداخت وجهی بر کشتی سوار شوند غالب مسافران به اندازه کافی مطیعند.»



تصویر دیگری از بیسمارک صدراعظم آلمانی

